

**خلاصه جلسه گذشته**

بحث درباره اشکالات آیت الله فاضل رضوان الله به مسلک ترتب بود. ایشان یک بحث بنائی داشتند که تحت عنوان یک بحث ثبوتی بیان کردند و فرمودند: یک بحث ثبوتی داریم و آن اینکه اصل اختلاف رتبه درست نیست و یک بحث اثباتی و آن اینکه مسأله عصیان نمی تواند مشکل ترتب را حل کند زیرا اگر منظور از عصیان، عصیان خارجی به نحو شرط مقارن یا متقدم باشد این که اصل و اساس ترتب را از بین می برد، زیرا با عصیان خارجی اهم ساقط می شود و فقط مهم باقی می ماند و اگر عصیان خارجی به نحو شرط متاخر باشد و یا عزم بر عصیان شرط مهم باشد، این دو مسقط اهم نیستند و قانوناً امر به اهم را ساقط نمی کنند و لذا امر به مهم فعلی می شود در ظرفی که امر به اهم هم فعلی است و ظرف، ظرف زمان اهم است آن طور که فرمودند، حال اگر از اشکال ثبوتی هم بگذریم مشکلی را حل نمی کند و جمع ضدین در زمان واحد می شود و کلام آخوند را هم بیان کردند که سوء اختیار هم مفید نیست لذا تحت این عنوان، اشکال اثباتی بیان کردند که مسأله عصیان و اشتراطی که برای مهم قائل شدیم و گفتیم که عصیان اهم شرط فعلیت مهم است رافع اشکال استحاله طلب ضدین نیست.<sup>۱</sup>

**جواب محقق خوئی از اشکال اثباتی<sup>۲</sup>**

مرحوم محقق خوئی در محاضرات تحت عنوان بیان چهارم این اشکال را ذکر کردند و تقریباً همه نکات را بیان کردند و به تفصیل خواستند ذکر کنند و اولاً به تفصیل بیان کرده است ممکن است به ترتب اشکال شود: که عصیان شرط فعلیت مهم است و این عصیان یا به وجود خارجی علی نحو شرط مقارن است که این هادم اساس ترتب است زیرا اساس ترتب این است که امر به اهم و امر به مهم در یک زمان جمع شود در حالیکه اگر عصیان خارجی شکل بگیرد ما دیگر اهم نداریم، یا شرط متاخر است که اگر این باشد فلامحاله طلب ضدین لازم می آید زیرا شرط متاخر مسقط اهم نیست و اسقاط آن در ظرف خودش است و الان هم امر به

۱. اصول فقه شیعه؛ ج ۵؛ ص ۱۱۹

۲. محاضرات فی اصول الفقه (طبع دار الهادی)؛ ج ۳؛ ص ۱۵۰

اهم است و هم امر به مهم و لذا محقق خوئی تقریباً همه اینها را بیان می‌کنند و باز هم جمع بندی می‌کنند و می‌فرمایند: «و هذا الوجه...» خلاصه اشکال این است که عصیان خارجی از بین برنده اصل و اساس ترتب است زیرا عصیان خارجی حقیقتاً امر به مهم را از بین می‌برد و فقط امر به مهم می‌ماند و شرط متاخر و عزم بر عصیان هم مسقط نیستند پس عملاً جمع ضدین لازم می‌آید.

بعد از اشکال مذکور جواب می‌دهند مختار ما عصیان خارجی است نه عزم و نه شرط متاخر، پس فعلیت امر به مهم مشروط به عصیان خارجی امر به مهم است و به نحو شرط متقدم یا مقارن - که در کفایه خواندیم - لکن نتیجه‌ای که مستشکل گرفت که اگر عصیان خارجی مطرح شود آن موقع یک مهم بیشتر نداریم و اهم ساقط می‌شود و یک مهم بیشتر نیست این را قبول نداریم زیرا اساس اشکال ایشان مبنی بر این است که عصیان را مسقط می‌دانند در حالیکه این مطلب صحیحی نیست.<sup>۲</sup>

ان قلت: مشهور می‌گویند تکلیف یا با عصیان یا با فوت موضوع یا با امتثال ساقط می‌شود.

قلت: حرف مشهور را باید درست توضیح داد زیرا ما قبلاً ثابت کردیم که در ظرف عصیان یا امتثال، تکلیف باید باقی بماند و معنا ندارد که بگوییم که عصیان یا امتثال، مسقط تکلیف است و این حرف فی نفسه درست نیست، امتثال، امتثال تکلیف است و عصیان هم عصیان تکلیف است و نمی‌شود گفت در ظرف عصیان، تکلیف نداریم و یک تعبیر فنی دارد که مگر می‌شود که امتثال که معلول تکلیف است مسقط تکلیف باشد مگر معلول می‌تواند مسقط علتش باشد و لذا حرف مشهور که گفتند که مسقط تکلیف، یا عصیان است یا امتثال است یا فوت موضوع است ظاهرش اشکال دارد، و در ظرف امتثال، نیاز به تکلیف است و معنا ندارد که بگوییم امتثال تکلیف، مسقط تکلیف است زیرا امتثال معلول تکلیف است و معنا ندارد که بگوییم که عصیان مسقط تکلیف است، زیرا عصیان و امتثال معلول تکلیف است. که این بر اساس مسلک ما، نتیجه اطلاق تکلیف است و بر اساس مسلک محقق نائینی نتیجه محرکیت تکلیف نحو متعلق است. بر اساس مسلک ما تکلیف اطلاق دارد زیرا نمی‌توان تکلیف را مقید به وجود متعلق کرد

<sup>۲</sup>. شبیه به همین اشکال و جواب را هم شهید صدر در بحث ج ۲، ص ۳۴۲ بیان می‌فرمایند و البته ایشان جوابهای دیگری هم بیان می‌فرمایند.

زیرا تحصیل حاصل است و مقید به عدم متعلق هم نمی‌توان کرد زیرا جمع نقیضین لازم می‌آید وقتی تقیید مستحیل باشد، به دلیل اینکه تقابل مطلق و مقید، تقابل ضدان لا ثالث است، پس اطلاق محکم است ولی از نظر محقق نائینی به دلیل اینکه تقابل اطلاق و تقیید، تقابل عدم و ملکه است و تقیید امکان ندارد پس اطلاق هم در کار نیست، لذا محقق نائینی از طریق اینکه تکلیف باید محرک به سمت متعلقش باشد وجود تکلیف را در حال عصیان و امتثال درست می‌کند. با توجه به مبنای ما در عدم تقیید تکالیف به وجود و عدم حرف مشهور غلط است. اما مطلب صحیح چیست؟ آنچه که تکلیف را حدوثا درست می‌کند و بقاء ادامه می‌دهد و نهایت ساقط می‌کند آن علتی است که تکلیف را ایجاد کرده است. وقتی مولی ملاحظه می‌کند در متعلق تکلیف، مناط و مصحلتی وجود دارد، برای رسیدن به این مناط و غرض امر می‌کند تا مناط تحصیل شود لذا تکلیف معلول این مناط است هر گاه این مناط تحصیل شود بقاء تکلیف، معلول بلا علت می‌شود زیرا علت بعد از تحصیل مناط وجود ندارد. ایشان می‌فرماید ریشه بحث را باید اینجا درست کرد که تکلیف، معلول ملاکی است که در متعلق تکلیف وجود دارد و این مناط مولی را وادار به بعث و زجر کند. حال اگر این مناط حاصل شد یا مناط حاصل نشود ولی امکان تحصیل این مناط وجود نداشته باشد، اینجا بعث معنا ندارد و فوت موضوع هم از باب که با فوت موضوع تحصیل مناط ممکن نیست مسقط است. وقتی جنازه را سیل یا زلزله از بین می‌برد دیگر مناط تکلیف را نمی‌شود تحصیل کرد و تکلیف از این مناط سر چشمه می‌گیرد و لذا اگر این مناط تحصیل شود یا مشکلی پیدا شود که نشود مناط را تحصیل کرد پس بقاء تکلیف معنا ندارد، لذا اگر تکلیف ناشی از علتی است و علتی که برود تکلیف هم می‌رود، آن موقع مسقط تکلیف دو چیز است: یک امتثال تکلیف، نه بما اینکه امتثال تکلیف که معلول تکلیف است، بلکه بما اینکه عملی است از باب تحصیل غرض یعنی حیث بالعرض و بالذات این مسقط نباید خلط شود، زیرا آنچه که بالذات مسقط است تحصیل غرض است و اگر مشهور می‌گویند امتثال مسقط است مراد ایشان امتثال بما هو امتثال نیست، زیرا معلول نمی‌تواند مسقط علتش باشد، ولی از جهت اینکه امتثال محصل مناط است مسقط تکلیف است. فرض دیگر اسقاط تکلیف از باب این است که مکلف قدرت بر تحصیل مناط ندارد. بر اساس این تحلیل و تصور این تحلیل، متوجه می‌شوید که عصیان خارجی به نحو شرط مقارن، شرط فعلیت مهم است ولی این عصیان خارجی مسقط اهم نیست، لذا این اشکال که اگر عصیان خارجی شرط شود اهم را ساقط می‌کند و لذا اساس ترتب از بین می‌رود وارد نیست زیرا عصیان خارجی شرط است ولی مسقط نیست الا در بعضی از صور

که خواهیم گفت. عصیان خارجی بعضی مواقع مسقط است ولی نه از باب عصیان بلکه از باب عدم امکان تحقق ماموریه، مثل جایی که اگر اهم آنی باشد. قبلاً گفتیم که بعضی از اهم ها آنی و بعضی زمانی هستند. اگر آنی باشد لحظه اول که گذشت تکلیف می افتد و چیزی باقی نمی ماند که مکلف امتثال کند، مثلاً غریقی که غرق شد و فوت کرد دیگر چیزی باقی نمی ماند یا مثلاً یک زمانی داریم که زمان ماموریه با آن زمان مورد تراحم برابر باشد، مثلاً اگر یک اهم زمانی وجود داشته باشد که واجب ده دقیقه باشد و ده دقیقه هم زمان مزاحمت است، دقیقه اول که بگذرد دیگر اهم را در زمان باقی مانده نمی توان انجام بدهد. در این موارد عصیان خارجی مسقط است ولی از باب اینکه امکان تحقق ماموریه و تحصیل مناط وجود ندارد لکن ما قبلاً گفتیم که این موارد خارج از بحث ترتب هستند و در جهاتی که در بحث ترتب بیان کردیم همین مطلب را بیان کردیم زیرا در این گونه موارد عملاً یک تکلیف فعلی بیشتر وجود ندارد و اهم با عصیان ساقط شده است البته نه عصیان بما هو عصیان بلکه بما اینکه قدرت بر تحقق مناط ندارد و این گونه موارد نیازی به نظریه ترتب ندارند. بله جایی که اهم آنی است اگر مهم هم آنی باشد نیاز به ترتب است زیرا در این گونه موارد نیز حساب ترتب مطرح است. محقق خوئی در پایان مباحث یکبار دیگر مطالب را جمع بندی می کند و نکاتی را که آیت الله فاضل اشکال کرده است لیست می کند تا نشان بدهد که منکرین ترتب غفلت از این مطالب نموده اند. محقق خوئی می فرماید: «لعل المنکر للترتب تخیل أولاً؛ ان محل النزاع خصوص هذا الفرض، و تخیل ثانياً؛ ان سقوط الأمر فیه مستند إلى العصیان فی الآن الأول لا إلى شیء آخر، و ثالثاً؛ ان الأمر غیر ثابت فی حال العصیان.»<sup>۴</sup> تخیل اول اینکه نزاع ترتب فقط در این فرض قابل بحث است و تخیل ثانی اینکه سقوط امر مستند به عصیان است و تخیل ثالث اینکه امر در حال عصیان ثابت نیست

در حالیکه ما هر سه تخیل را جواب دادیم. اولاً در حال عصیان و امتثال، امر ثابت است و اگر امر ثابت نباشد امتثال و عصیان معنا ندارد و ثانیاً سقوط مستند به عصیان بما هو عصیان نیست کما اینکه سقوط مستند به امتثال بما هو امتثال نیست،<sup>۵</sup> امتثال و عصیان ربطی به اسقاط امر ندارند و مسقط تکلیف، تحصیل مناط یا عدم امکان تحصیل مناط است و نزاع نه تنها منحصر در این

۴. محاضرات فی اصول الفقه (طبع دار الهادی)؛ ج ۳؛ ص ۱۵۷.

۵. لولا حیثیات لبطلت العقلیات. پس حیثیات در این بحث ما نیز اهمین ویژه ای دارد.

فرض نیست بلکه این فرض از اول خارج از بحث ترتب است یعنی فرض اینکه ما فرض کنیم یک اهم آنی و یک مهم زمانی داریم یا یک زمانی مضیق داریم که با عصیان در آن اول، امکان تحقق ندارد و این خارج از ترتب است و لذا نزاع را سر همین ازاله پیاده کنید تا درست معلوم شود که نزاع چیست. نزاع در جایی است که یک اهم زمانی موسع داریم که با عصیان از بین نمی‌رود زیرا ازاله امکان انجام دارد ولی به دلیل اینکه عصیان شرط فعلیت مهم است، پس جمع ضدین تحقق پیدا نمی‌کند بلکه اگر فرض می‌کردیم اینها جمع شدنی بودند اصلاً مهم مطلوب نبود زیرا عصیان خارجی یعنی اینکه عدم اهم، موضوع فعلیت مهم است حتی اگر مکلف بخواهد در فرض وجود اهم، به قصد امر، مهم را انجام بدهد، این مهم مطلوب نیست و لذا تشریح می‌شود. لذا محقق خوئی مصرّ است که با این توضیحات، عصیان خارجی باقی است و عصیان خارجی شرط فعلیت مهم است و مهم در فضای وجود امر اهم، مطلوبیت را از دست می‌دهد طوری که اگر کسی بخواهد امر اهم را قصد کند تشریح محرم است پس مهمی نداریم که علی صفت المطلوبیه و المامور بها بودن طبیعت قرار گرفته باشد و در فرض وجود اهم، فقط اهم مطلوبیت دارد و در فرض عصیان خارجی و عدم اهم، مهم مطلوب است بدون اینکه نیاز به اختلاف رتبه باشد به وسیله اشتراط عصیان خارجی، مشکل را برطرف می‌کنیم.

### نقد و بررسی فرمایش محقق خوئی

عصیان خارجی عدم اهم به دنبال دارد ولی سقوط امر را ندارد زیرا فرض بر این است که عصیان خارجی با امکان تحصیل مناط جمع می‌شود. عصیان خارجی حیث عدم را دخالت داده است. محقق خوئی قبلاً گفته بود که عزم به درد نمی‌خورد که البته این حرف با آن حرف جور در نمی‌آید زیرا این حرف با تمام اتقانی که دارد لازمه‌اش این است که عزم هم بتواند شرط باشد.

سوال: ایشان عزم را به عصیان خارجی برگرداند؟

جواب: خیر، ایشان گفت عزم شرط نیست زیرا عزم لازمه اتیان خارجی است. حرف محقق خوئی در عبادات به محقق نائینی لویی بود. حرف نهایی ایشان در محاضرات یک جمله بود که گفت ما با عصیان خارجی کار می‌کنیم زیرا عقلی که حاکم به

اشترط است با عصیان خارجی کار می‌کند. باید از محقق خوئی سوال کنیم که اگر با عصیان خارجی از باب مسقطیت عصیان کار می‌کنید این معقول است ولی شما مسقطیت عصیان را برداشتید پس دیگر مسقطیت عصیان مطرح نیست.

خلاصه فرمایش آیت الله فاضل این بود که عزم و شرط متاخر و عنوان تعقب، مسقط نیستند و مسقط فقط عصیان خارجی است پس مسقط شرط است لکن اگر عصیان خارجی شرط شود، این شرط اساس ترتب را منهدم می‌کند. محقق خوئی از یک طرف می‌خواهد بگوید که عصیان خارجی اساس ترتب را منهدم نمی‌کند زیرا مسقط نیست وقتی عصیان خارجی مسقط نیست چه دلیلی داریم که فقط عصیان خارجی شرط باشد و چه دلیل بر رد کلام مرحوم آخوند داریم. اگر در ظرف عدم اهم می‌خواهید مهم را فعلی کنید، عدم اهم می‌تواند با عزم علی‌العصیان هم صورت بگیرد، با شرط متاخر هم می‌تواند صورت بگیرد. این طرف کلام ایشان تا اینجا مرتب است ولی آن طرف که به آخوند اشکال می‌کند که ما با عزم کار نمی‌کنیم و با شرط متاخر کار می‌کنیم اشکال دارد.

محقق خوئی مسقطیت را به عدم امکان تحصیل مناط اهم و مناط تکلیف یا تحصیل مناط تکلیف بر میگرداند و می‌فرماید امتثال تکلیف و فوت موضوع و عصیان، هیچکدام بما هوهو مسقط نیستند ولی اگر این است پس چرا بحث را سر اشتراط عصیان خارجی می‌برید و می‌گویید که عقل گفته است؟ ما می‌گوییم که اگر عقل گفته است پس عصیان خارجی خصوصیت ندارد و عزم هم می‌تواند شرط باشد.

یک اشکال علی‌المبنا هم به محقق خوئی داریم که فردا بیان می‌کنم.

مقرر: حسن مهاجری